



آرمین منتظری

دبیر گروه بین‌الملل و دیپلماسی

سال ۱۴۰۲ سالی پرکار برای گروه دیپلماسی و بین‌الملل روزنامه هم‌میهن بود. شاید به جرأت بتوان گفت که در سال ۱۴۰۲ دو موضوع مهم در عرصه سیاست خارجی و بین‌الملل رخ داد که روندها را تا حدود زیادی تغییر داد. در عرصه سیاست خارجی، عادی‌سازی روابط ایران و عربستان در اوایل سال رخ داد که موضوع بسیار مهمی بود. این عادی‌سازی نشان‌دهنده درک جدید ایجادشده در تهران و ریاض در خصوص رخدادهای و تحولات منطقه‌ای بود. ظاهراً هر دو کشور در نهایت به این نتیجه رسیدند که آرامش در منطقه از مسیر خصومت و ضرب‌شست‌نشان دادن نمی‌گذرد بلکه باز بودن مسیرهای گفت‌وگو می‌تواند حتی در شرایط خصمانه به‌نوعی تفاهم منجر شود و هزینه‌های تنش را برای همه طرفین پایین بیاورد. رخدادهای بزرگ دیگری که در عرصه بین‌الملل رخ داد و البته در عرصه سیاست خارجی ایران نیز به شدت از آن تأثیر پذیرفت، حمله هفتم اکتبر حماس به اسرائیل و پاسخ نامتناسب اسرائیل به این حمله بود که منجر به کشته شدن تعداد بسیار زیادی از فلسطینیان غیرنظامی اعم از زن و کودک و سالمند شد. این رخداد بزرگ را به جرأت می‌توان زلزله خاورمیانه در سال ۱۴۰۲ نام گذاشت. رخدادی که بسیاری از روندها را تغییر داده و به برخی روندها سرعت داد و موجب شد روندهای جدید از دل این تحول سر برآورند. ما در سرویس سیاست خارجی و بین‌الملل روزنامه هم‌میهن تمامی سعی خود را به کار بستیم تا با توجه روندها، ابعاد گوناگون این دو رخداد بزرگ را بررسی کرده و تأثیر آن را بر آینده منطقه و جهان واکاوی کنیم. در گروه سیاست خارجی و بین‌الملل روزنامه هم‌میهن، مثل همیشه نگاه ما صرفاً به اخبار نیست. ما سعی می‌کنیم روندها را دنبال کنیم و صرفاً به بیان آنچه رخ داده، اکتفا نکنیم. تلاش ما این است که با ارائه تحلیل، ترجمه نوشتارهای تحلیلگران بزرگ و گفت‌وگو با کارشناسان حوزه‌های گوناگون، معنای اخبار و تحولات را واکاوی کرده و نیم‌نگاهی نیز به آینده رخداد بیاندازیم. از این منظر و به‌طور خاص در خصوص موضوع جنگ اسرائیل و حماس سعی کردیم که این موضوع را در ابعاد گوناگون نظری، امنیتی، حقوقی، بشردوستانه، رسانه‌ای و استراتژیک بررسی کنیم. از این جهت است که در نیمه دوم سال ۱۴۰۲ تعداد زیادی از صفحات روزنامه هم‌میهن به این موضوع اختصاص یافت و شاید بتوان ادعا کرد پوشش روزنامه هم‌میهن در خصوص موضوع جنگ اسرائیل و حماس تا حد ممکن پوششی کامل و جامع بوده و حتی قابلیت آرشو شدن را هم دارد. در حوزه سیاست خارجی نیز تلاش ما این بود که به‌طور خاص به موضوعات نظری نظیر سیاست چرخش به شرق و نقد رهیافت و درک ایران از ظهور نظم جدید جهانی بپردازیم و نگاهی به آینده داشته و بررسی کنیم که آیا ادراک ایران در چند و چون این نظم جهانی مطابق با واقعیت است و آیا اساساً ایران برای ورود به چنین نظم، استراتژی، دکترین و قابلیت‌های سیاسی و اقتصادی لازم را دارد یا خیر. البته نقد سیاست خارجی ایران هم سهل و ممتنع و هم کاری دشوار است. سهل است از این جهت که پارامترهای قابل توجه در سیاست خارجی ایران بارها و بارها توسط دولت‌های متعدد آزموده شده و دیگر واضح و روشن به نظر می‌رسد که در کدامین بخش‌ها نیاز جدی به تجدیدنظر وجود دارد. از سوی دیگر نقد، دشوار است، چراکه با ما تعدد دستگاه‌های دخیل در سیاست خارجی مواجه هستیم و اثرگذاری در محث سیاست خارجی تنها به وزارت خارجه محدود نمی‌شود. اصل این موضوع نیز مورد نقد روزنامه قرار گرفته و سعی کردیم در طول سال گذشته به آسیب‌شناسی این معضل در سیاست خارجی ایران بپردازیم. سال جدید در حالی آغاز می‌شود که در عرصه سیاست خارجی و بین‌الملل پرونده‌های باز و روندهای در جریان وجود دارد؛ روندهایی نظیر ظهور چین، جنگ اوکراین، جنگ اسرائیل و حماس، راه‌حل دوکشوری در فلسطین و اسرائیل، احیای برجام، تنش بین ایران و آمریکا و انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا مهمترین موضوعات سال ۱۴۰۳ خواهند بود.



بررسی موقعیت کنونی ایران و بازیگران نظام بین‌الملل در گفت‌وگو با احمد زیدآبادی

فهمیده‌اند که در شرق خبری نیست



سال ۱۴۰۲ درحالی به پایان می‌رسد که تحولاتش نشان داد نظم نو در منطقه و جهان در پیش است. هرچند همه کارشناسان متفق‌القول معتقدند که ظهور این نظم‌گیر ناپذیر است اما در مورد خصوصیات و ویژگی‌هایش، هنوز نظر مشترکی وجود ندارد. سوال مهم تراما این است که با توجه به ظهور و بروز این نظم جدید، ایران چه سیاستی را باید در منطقه در پیش بگیرد. هم‌میهن طی یک ماه گذشته سعی کرده از زوایای مختلفی به این موضوع ورود کرده و تا حد امکان ابعاد آن را به لحاظ تئوریک و رویکردی بشکافد. آنچه که می‌خوانید نظرات احمد زیدآبادی، روزنامه‌نگار و کارشناس روابط بین‌الملل درباره این موضوع است.



«تقریباً کارشناسان معتقدند که مادر فاز اولیه ورود به جهان چندقطبی هستیم. آیا اساساً شما این ایده را قبول دارید و اگر قبول دارید توصیف شما از آن جهان چندقطبی که ممکن است شکل بگیرد، چگونه است؟

چیزی که به‌عنوان نظم جهانی می‌نامیم یک مفهوم خیلی متأخر است. در تاریخ جهان اولاً مادر دوره‌های طولانی با جهانی که همه اجزایش همدیگر را بشناسند، روبه‌رو نیستیم. در هر گوشه‌ای که قدرتی ظهور می‌کرده اینقدر خودش را گسترش می‌داده و همه را تحت سیطره خودش درمی‌آورده تا اینکه به لحاظ درونی دچار انحطاط می‌شده و توسط تمدن نوظهور دیگری مضمحل می‌شده و با اینکه دو قدرت هم‌زمان ظهور می‌کردند که دائم در حال چالش و درگیری بودند و یکی از آنها بر دیگری غلبه می‌کرد و اگر هم غلبه نمی‌کرد، بعد از چند قرن به دلیل انحطاط درونی ممکن بود از هم بپاشد. امپراطوری هخامنشی با ظهور تمدن یونانی از بین رفت. ظهور تمدن رومی یونانی‌ها را در خودش حل کرد و به همین ترتیب؛ تا دورانی که دریانوردی باب شد. این دریانوردی سبب کشف سرزمین‌های جدید و سلطه بر آنها شد. برای مدت‌های طولانی کشورهای اروپایی که در حوزه دریانوردی، قدرتی به‌هم‌زده بودند، هر کدام گوشه‌ای از دنیا را تصرف کردند. تا اینکه مجموعه جهان خودش را شناخت و از خودش درک پیدا کرد و مشخص شد که منافع هر کسی کجاست. در واقع در قرن نوزدهم بود که بین قدرت‌های اروپایی و همین‌طور روسیه، نوعی توازن و همکاری و در عین حال یک نوع اصطکاک منافع وجود داشت و برای مدت طولانی ما جنگ‌های بزرگ نداشتیم اما این شرایط هم عمرش به پایان رسید و جنگ جهانی اول رخ داد. نظم قبلی به هم خورد. تعدد قدرت‌ها سبب یک جنگ خانمانسوز شد. بعد از آن هم این جنگ برای بشریت خیلی درس آموز نشد و به فاصله دو دهه بعد یک جنگ خونین و خطرناکی اتفاق افتاد و از دل این جنگ، سازمان ملل به‌عنوان یک نهاد بین‌المللی بزرگ ظهور کرد و بلافاصله بعد از آن سیستم دوقطبی که بین بلوک غرب و شرق ایجاد شد. یک توازن وحشتی هم بین اینها رخ داد که در سایه سلاح‌های اتمی بود. در این سال‌ها جنگ‌های منطقه‌ای هم که رخ می‌داد که عمدتاً جنگ‌های نیابتی کنترل شده بود، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تصور برخی براین بود که ما با یک نظام تک‌قطبی روبه‌رو هستیم که ابرقدرتش آمریکا است و آمریکایی می‌تواند مناقشات منطقه‌ای را هر جایی که بخواهد حل کند. فوکویاما این بحث را در قالب پیروزی نهایی لیبرال دموکراسی و پایان تاریخ مطرح کرد. این ماجرا هم‌زمان شد با حمله عراق به کویت و بعد ورود آمریکا برای بیرون راندن عراق از کویت. در آن حمله همه قدرت‌ها در سایه بودند و این آمریکا بود که همه کارها را پیش می‌برد. اما همان موقع یک اتفاق مهمی افتاد و آن دخالت آمریکا در سومالی بود. اتفاقاً ماجرای سومالی نشان داد که اساساً اینکه در دنیای جدید یک قدرت بتواند حرف نهایی را بزند، جواب نمی‌دهد. بعد از آن بحث شد که جهان به چه سمتی می‌رود. بحث جنگ تمدن‌ها هانتینگتون مطرح کرد و گفت هفت حوزه تمدنی هستند که به دلایل مختلف با هم اصطکاک خواهند داشت. کیسینجر اما معتقد بود که ما یک جهان تک-چندقطبی خواهیم داشت به این معنا یک قدرت برتر خواهیم داشت به نام آمریکا و قدرت‌های دسته‌دومی هم هستند که ایفای نقش می‌کنند. مثل اتحادیه اروپا، چین، روسیه و هند. چیزی که خیلی مورد دغدغه متخصصان نظام بین‌الملل است، این است که ثبات این نظام جهانی چقدر است؟ منظور از ثبات یعنی نبود جنگ و هرج و مرج و درگیری‌های ممتد و پرهزینه برای بشر است. بنابراین وقتی از این موضع نگاه می‌کنند دوست دارند دنبال نظمی باشند که حداقل ثبات را ایجاد کند و یک سیستم تک‌قطبی قطعاً خیلی مورد علاقه اینها است. اینکه یک قدرت برتر باشد که وقتی هرج و مرج روی داد، بتواند آن را حل کند. ولی وجود قدرت بالانواع، دیگر امکان‌پذیر نیست و بنابراین از جهان چندقطبی حرف می‌زنند. ولی هنوز من فکر نمی‌کنم چیزی به‌عنوان جهان چندقطبی در چشم‌انداز ما باشد. مشکل این است که در جهان امروز تعدادی از کشورها دارای سلاح اتمی هستند اما صرف سلاح اتمی کشوری را قدرت جهانی نمی‌کند. مثل پاکستان، اسرائیل و کره شمالی. بنابراین باید مؤلفه‌های دیگری را در نظر بگیریم. مثل توان اقتصادی، قدرت تکنولوژیک و علمی، قدرت سیاسی و دیپلماتیک و به‌خصوص قدرت فرهنگی و تمدنی. با توجه به این مؤلفه‌ها به نظر نمی‌رسد که در حال حاضر ما شاهد چنین قدرت‌های متکثری باشیم. همچنان آمریکا و متحدانش قدرت اصلی هستند.

«اما آیا قبول دارید که آمریکا دیگر توان انجام آنچه که می‌خواهد را ندارد؟

بحث، کم شدن توان آمریکا نیست. چه‌بسا که توان آمریکا در سال‌های اخیر بیشتر هم شده باشد. مسئله این است که ما با یک جهان پیچیده‌تر و متبلورتر روبه‌رو هستیم که هر جزء اش در حال عرض‌اندام است. هیچ‌وقت در جهان قدرتی نبوده که هر کاری بخواهد بتواند فوری انجام دهد. امپراطوری بریتانیا را در نظر بگیرید. در اوج اقتدارش قدرت خیلی بزرگی بود اما با این حال محدودیت‌ها و ناکامی‌های خود را داشت. مسئله این است که این قدرت بزرگ چه کاری می‌تواند بکند و چه کاری نمی‌تواند بکند. آیا در حوزه منافع استراتژیک خودش هم ناتوان است یا خیر. بنابراین اینکه انتظار داشته باشیم یک قدرت بزرگ هر کاری بتواند بکند، نگاه واقع‌بینانه‌ای نیست. ولی الان ما با جهانی روبه‌رویم که واحدهای ملی به تدریج قد علم کرده‌اند و آگاهی جهانی یافته‌اند. جهان یک مجموعه یکپارچه شده و نادیده گرفتن خیلی‌ها دیگر امکان‌پذیر نیست. این شرایط جدید منجر به ظهور قدرت‌هایی شده که هنوز آثارشان پیدا نشده است. آنچه فعلاً به‌عنوان قدرت می‌تواند مطرح باشد، چین است. چین قدرت تکنولوژیک و نظامی و اقتصادی دارد، اما یک ضعف بزرگ دارد و آن قدرت فرهنگی و حتی شاید قدرت دیپلماتیک و رسانه‌ای است. چون چین یک نظام بسته است که تولید فکر در آن آزاد نیست. بنابراین فرهنگ هم نمی‌تواند تولید کند. این یک اشکال بزرگ برای چین است. قدرت بعدی، روسیه است. روس‌ها یک افول بزرگ پیدا کرده‌اند ولی داعیه بازگشت به شرایط قبلی را دارند. آنچه به آنها در جنگ سرد قدرت می‌داد، کمونیسم بود. این کمونیسم بین روشنفکران و مردم زجر دیده جهان جاذبه‌ای داشت و حاضر بودند برایش فداکاری کنند. تصورشان این بود که کمونیسم می‌تواند عدالت را مستقر و این جهان را به بهشت برابری تبدیل کند. آن تصور اکنون فرورخته است و حالا پوتین هیچ آرمان سیاسی برای عرضه به جهان ندارد و به ناسیونالیسم روسی که پشتوانه‌اش تا اندازه‌ای مسیحیت ارتدوکس است، بازگشته است. الان روس‌ها چهره‌های فرهنگی، فکری و روشنفکری جدیدی ندارند و هنوز هم به توتلستوی، داستایوفسکی و تورگینف و گوگول ارجاع می‌دهند. روسیه هم محیط بسته و اختناق‌آمیزی دارد و این برای مردم جهان جاذبه ندارد. اینها ممکن است یک کانون قدرتی بشوند اما قدرت روس‌ها یک قدرت نظامی است و قدرت چینی‌ها یک قدرت نظامی-اقتصادی است و نمی‌تواند آن جاذبه‌های فرهنگی متنوع را ایجاد کند. البته معنایش این نیست که جاذبه فرهنگی جهان غرب کاملاً فراموش است اما آنجا همچنان محل زایش افکار